



• سرشناسه: ویلسون، ادوارد، Wilson, Edward O. • عنوان و پدیدآور: معنای هستی انسان/ادوارد ویلسون
• ترجمه سمانه آسمانی، سامان مرادخانی • شایک: ۹-۱۷-۷۶۶۸-۶۲۲-۹۷۸ • وضعیت فهرست نویسی: فیپا
• مشخصات ناشر: تهران، نشر لگا، ۱۳۹۹. یادداشت: عنوان اصلی: The meaning of human existence
• موضوع: انسان‌شناسی فلسفی. شناسه افزوده: آسمانی، سمانه، مترجم • شناسه افزوده: مرادخانی، سامان،
• مترجم. رده بندی کنگره: BF450 • رده بندی دیویی: ۱۲۸ • شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۶۶۱۵۰۴ •

معنای هستی انسان

نوشتهٔ ادوارد اُ. ویلسون

مترجمان:

سمانه آسمانی و سامان مرادخانی



معنای هستی انسان ■

نوشتهٔ إدوارد اُ. ویلسون

ترجمهٔ سمانه آسمانی و سامان مرادخانی

نمونه خوان: زهرا علی بابایی . طراح جلد؛

چاپ اول، پاییز ۱۴۰۲، ۵۰۰ نسخه . طراح جلد؛ سامان نیک پور . تهران، خیابان انقلاب، چهارراه کالج، ساختمان ۴۰۰، طبقهٔ دوم، واحد ۵، نشر لگا . تلفن تماس؛ ۹۹ ۶۵ ۶۶ (۰۲۱) . «کلیهٔ حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است» . وبسایت

نشر: www.legapress.ir اینستاگرام نشر: lega.press .

فهرست مطالب

بخش اول: چرایی بودن ما ۷

۱. معنای معنا ۹

۲. حل معمای گونه بشر ۱۵

۳. دگرگشت و ستیز درونی ما ۲۵

بخش دوم: یکپارچگی دانش ۳۳

۴. روشنگری نوین ۳۵

۵. تمام اهمیت علوم انسانی ۴۹

۶. نیروی محرکه دگرگشت اجتماعی ۵۷

بخش سوم: دیگر جهان ها ۷۱

۷. بشریت گمگشته در دنیای فرمون ها ۷۳

۸. سوپراژگانیسم ها ۸۵

۹. چرا میکروب‌ها بر کهکشان حکمرانی می‌کنند ۹۵

۱۰. شمایی از فرازمینیان ۱۰۵

۱۱. فروپاشی تنوع زیستی ۱۱۷

بخش چهارم: بُت‌های ذهن ۱۲۷

۱۲. غریزه ۱۲۹

۱۳. مذهب ۱۳۹

۱۴. اختیار ۱۵۱

بخش پنجم: آینده‌ای انسانی ۱۶۳

۱۵. تنهاورها در کیهان ۱۶۵

۱۶. نمایه‌ها ۱۷۹

تاریخ بدون [دوران] پیشاتاریخ چنان فهمیدنی نیست،
و پیشاتاریخ نیز بدون زیست‌شناسی دریافتنی نیست.
دانش پیشاتاریخ و زیست‌شناسی به سرعت روبه‌فزونی است
و بر چگونگی پدیدآمدن بشر و چرایی حضور گونه‌ای چون انسان روی این سیاره
نور می‌تاباند.

□ بخش اول

چرایی بودنِ ما



معنای معنا

آیا گونهٔ بشر جایگاه به‌خصوصی در هستی دارد؟ زندگی‌های شخصی ما چه معنایی دارند؟ به‌زعم من تاکنون به آن میزان دربارهٔ جهان هستی و خودمان آموخته‌ایم که بتوانیم این قسم سؤالات را به‌شکلی پاسخ‌پذیر و آزمون‌پذیر مطرح سازیم. با چشمان خود می‌توانیم از پس این شیشهٔ تیره را بنگریم و پیش‌گویی پولس رسول را به سرانجام رسانیم: «حال جزئی معرفت داریم؛ لکن آن‌وقت خواهیم شناخت چنان‌که خود شناخته شده‌ام.» با این حال، جایگاه و معنای ما آن‌طور که پولس رسول انتظار داشت هرگز آشکار نشد. بیایید تا در این باره با هم سخنی داشته باشیم و استدلال ورزیم.

به این منظور سفری را پیشنهاد می‌کنم که بنده راهنمای شما در آن باشم. مسیرمان ابتدا از خاستگاه گونهٔ بشر و جایگاه‌اش در زندگی دنیوی می‌گذرد، مسائلی که من پیش‌تر در تسخیر اجتماعی زمین به آن‌ها پرداختم. سپس با گذار از مراحل مشخصی از علوم طبیعی به علوم انسانی و برعکس، گذرمان

به مسائل دشوارترِ «به کجا می‌رویم؟» و به مهم‌ترین سؤال موجود «چرا؟» خواهد رسید.

بر این باورم که زمان آن فرا رسیده است تا امکان وحدت دو رشته گسترده دانش را مطرح سازیم. آیا علوم انسانی تمایلی به تسخیر علوم طبیعی دارد؟ اندکی کمک می‌تواند راهگشا باشد؟ چطور است جهان علمی-تخیلی، که نشئت گرفته از خیال بافی‌های یک ذهن مجرد است را با جهان‌هایی به مراتب گونه‌گون‌تر، که مبتنی بر علم حقیقی و نشئت گرفته از اذهان بیشتر هستند، جایگزین کنیم؟ ممکن است که شاعران و هنرمندان برای کشف ابعاد ناشناخته، عمق و معنا، در دنیای حقیقی و خارج از رؤیاهای پیش‌پافتاده به کاوش بپردازند؟ آیا آن‌ها راغبند تا حقیقت آنچه نیچه در انسانی زیادی انسانی، رنگین‌کمان حول لبه‌های بیرونی دانش و خیال ناامید بیابند؟ اینجا همان جایی است که معنا یافت می‌شود.

واژه «معنا» در کارکرد رایج خود دلالت بر وجود هدف، هدف دلالت بر وجود طرح و طرح دلالت بر وجود طراح دارد. هر موجودیتی، هر فرآیندی یا تعریف هر کلمه‌ای به عنوان محصولی از یک طرح ازپیش‌تعیین شده در ذهن طراح در نظر گرفته و تعریف می‌شود. این همان محور جهان‌بینی فلسفی مذاهب سازمان‌یافته، به خصوص روایت‌های آن‌ها از آفرینش است. مذهب وجود بشریت را در راستای یک هدف مفروض می‌گیرد. افراد بودنشان در زمین منوط به وجود یک هدف است و چه اجماع بشر و چه فرد هر دو به تنهایی معنایی از آن خود دارند.

دومین کارکرد واژه «معنا» کارکردی گسترده‌تر و برخاسته از یک جهان‌بینی کاملاً متفاوت است. در این جهان‌بینی، تصادف‌های تاریخی منشأ معنا هستند و نه قصد و هدف یک خالق. هیچ طرح و تدبیر ازپیش‌تعیین شده‌ای در کار نیست جز شبکه‌ای متداخل از علت و معلول‌های فیزیکی. اسرار فاش شده

تاریخ تنها تابع قوانین کلی هستی هستند. هر حادثه‌ای تصادفی است، با این حال تمامی حوادث پس از خود را دست‌خوش تغییر می‌کند. برای مثال طی دگرگشت ارگانیک، نخستگاه یک سازگاری ناشی از انتخاب طبیعی شکل‌گیری نخستگاه سازگاری‌های به‌خصوص دیگری را محتمل‌تر می‌سازد. این مفهوم معنا، که روشنگر وضعیت بشریت و سایر حیات است، همان جهان‌بینی علم است. چه در ارتباط با کیهان و چه در ارتباط با وضع بشری، این معنای گسترده‌تر دوم است که در میان بی‌شمار حقایق محتمل دیگر در سیر تکاملی واقعیت روز دیده می‌شود. با ظهور و شکل‌گیری فرآیندها و موجودهای پیچیده‌تر از لحاظ بیولوژیکی در اعصار گذشته، ارگانیسم‌ها به‌مرور در رفتارهای خود بیش از پیش کارکرد معنای هدفمند را به نمایش گذاشتند: در آغاز دستگاه‌های حسی و عصبی ابتدایی‌ترین ارگانیسم‌های چندسلولی وجود داشت، پس از آن یک مغز سازمان‌یافته و در نهایت [ظهور] رفتاری که بیانگر هدف بود. عنکبوتی که تار می‌بافد، چه از حاصل آن آگاه باشد یا نه، هدفش شکار حشره است. این معنای تار عنکبوت است. مغز انسان و تار عنکبوت هر دو تحت قوانین یکسانی تکامل یافتند. هر تصمیمی که یک انسان می‌گیرد در آن کارکرد ابتدایی و هدفمند خود دارای معنا است. لیکن توانایی تصمیم‌گیری و چگونگی و چرایی پدیدآمدن این توانایی، و پیامدهایی پسینی آن، معنای گسترده‌تر و مبتنی بر علم هستی انسان است.

۱. در متون بسیاری برابرهادهای «تکامل» و «فرگشت» مقابل واژه Evolution به‌کار می‌روند که به گمان من هیچ‌یک ترجمه کاملی از آن نیستند. به این اعتبار که «تکامل» به معنای «کامل شدن» و «به کمال رسیدن» است و «فرگشت» نیز ترجمه فارسی «تکامل» است. Evolution اما به معنای مجموعه «دگرگونی‌ها» و «تغییرات» فیزیکی-شیمیایی ترکیبی و تخریبی در موجودات زنده در پهنه تاریخ حیات است، دگرگونی‌هایی که لزوماً به معنای «کامل شدن» آن رسته و گونه نیست. از این رو، برابرهادهای «دگرگشت» به فارسی و «تطور» به عربی، انتخاب‌های بهتری می‌توانند باشند. م.

توانایی تصور آینده‌های محتمل، برنامه‌ریزی و گزینش از میان آن‌ها از برترین این پی‌آمدهاست. اینکه ما تا چه میزان خردمندانه از این توانایی یگانه انسانی بهره می‌جوییم، به صحت و درستی درک ما از خود بستگی دارد. [اکنون] بزرگ‌ترین مسئله مربوطه این است که چرا و چگونه این‌گونه‌ایم و زان پس [دریابیم] چه معنایی در پس بی‌شمار چشم‌اندازهای ضدونقیض ما از آینده نهفته است.

پیشرفت‌های علم و تکنولوژی ما را با بزرگ‌ترین معمای اخلاقی از آن زمان که پروردگار چاقو را از دستان ابراهیم در مسلخ پسر خویش گرفت، روبه‌رو می‌کنند: تا چه حد می‌توان ژنوتیپ انسان را ارتقا بخشید؟ بسیار زیاد، تا اندازه‌ای، یا به هیچ وجه؟ ما ناگزیریم به این پرسش پاسخ دهیم چون که گونه ما در حال گام‌نهادن در مهم‌ترین ولو ناشناخته‌ترین کرانه عصر تکنوساینس است. چیزی نمانده تا از انتخاب طبیعی، فرآیندی که ما را پدید آورد، دست بشوییم تا افسار تکامل خود را با انتخاب ارادی - فرآیندی که طی آن بیولوژی و ماهیت انسانی‌مان را آن‌گونه که می‌خواهیم از نو طراحی می‌کنیم - در دست گیریم. از این پس رانش ژنی (به بیانی دقیق‌تر *اللها* یا دگرگونی کُد‌های یک ژن واحد) حاصل عوامل محیطی، عواملی که بخش وسیعی از آن‌ها ورای کنترل و چه بسا ورای فهم انسانی هستند، نخواهند بود. ژن‌ها و صفات تعیین‌شده آن‌ها می‌توانند هرآنچه باشند که ما برمی‌گزینیم. در این صورت داشتن زندگی‌های طولانی‌تر، حافظه افزایش‌یافته، بینائی بهتر، رفتار کمتر خشونت‌آمیز، توانایی ورزشی برتر و بوی خوش بدن چطور است؟ این لیست خرید پایانی ندارد.

در زیست‌شناسی، تفاسیر چرل-و-چگونه، تفاسیری رایج هستند و به‌عنوان علت‌های «نزدیک» و «دور» در قرآیندهای زیستی مطرح می‌شوند. مثالی

1. gnotype
2. Aicles
3. proximate
4. ultimate

از علت نزدیک از این قرار است: ما دو دست و ده انگشت داریم که با آن‌ها چنین و چنان می‌کنیم. [اما] تفسیر دور (یا غایی) این است که چرا دو دست و ده انگشت داریم و چرا با آن‌ها می‌توانیم چنین و چنان کنیم و نه کار دیگر. از نظرگاه تفسیر «نزدیک» آناتومی و عواطف طراحی گشته‌اند تا در فعالیت‌های به خصوصی دخیل باشند. تفسیر «دور» [اما] به این پرسش پاسخ می‌دهد: چرا این طرح به خصوص و نه طرح دیگری؟ [حال] برای شرح و تفسیر وضع بشری و به موجب آن، برای معنابخشیدن به هستی بشری، هر دو تفسیر مذکور مورد نیاز است.

در مقالات پیش رو، به معنای دوم و گسترده‌تر گونه انسانی پرداخته‌ام و کوشیده‌ام تا نشان دهم بشریت سراسر به‌تنهایی و از پس سلسله حوادث انباشت شده در درازای دگرگشت برآمده است. رسیدن به هیچ مقصودی برای ما از پیش مقدر نگشته است. افزون بر آن، ما به هیچ قدرت دیگری غیر از خود جواب پس نمی‌دهیم. تنها خرد متکی بر خودشناسی، و نه تقوی، ما را نجات خواهد داد. هیچ رستگاری و فرصت دوباره‌ای از آسمان بر ما نازل نخواهد شد. ما تنها این سیاره را برای سکونت و تنها این معنا را برای رمزگشایی در اختیار داریم. برای گام نهادن در این سفر، برای فهمیدن وضع بشری، در ادامه به تعریف بسیار جامع‌تری از آنچه تاکنون به‌طور معمول از تاریخ ارائه شده است، نیاز داریم.



۲ حل معمای گونه بشری

برای فهم وضع بشر امروزی بایسته است تا دگرگشت بیولوژیکی یک گونه و شرایطی که به دوران پیشاتاریخ آن دامن زد، در نظر گرفته شود. رسالت درک و شناخت انسان مهم‌تر و بغرنج‌تر از آن است که منحصرأ به علوم انسانی سپرده شود. شاخه‌های متعدد علوم انسانی، از فلسفه تا حقوق و از تاریخ تا هنرهای خلاق، به شکلی پی‌درپی و در چرخه‌هایی بی‌پایان، خصلت‌های خاص ماهیت انسانی را، ولو با جزئیاتی دقیق و آمیخته به نبوغ، تنها توصیف کرده‌اند. با این همه، توضیح نداده‌اند که چرا ما [انسان‌ها] از میان بی‌شمار ماهیت‌های ممکن، دارنده [این] ماهیت ویژه خود هستیم. از این نظر، علوم انسانی [تاکنون] نتوانسته و نخواهد توانست تا به درک کاملی از معنای هستی گونه انسانی برسد.

از این رو، بهترین پاسخ به این پرسش چیست، ما دقیقاً چه هستیم؟ کلید حل این معمای بزرگ در شرایط و فرآیندی که گونه ما را پدید آورد، نهفته

است. وضعیت بشری، محصول تاریخ است - نه تنها [تاریخ] شش هزار سال تمدن، بلکه تاریخی بسیار دورتر از آن و در پهنه چند صد هزار سال. دستیابی به پاسخی جامع به این معما، مستلزم بررسی تمامی جوانب دگرگشت بیولوژیکی و فرهنگی، با وحدتی یکپارچه است. تاریخ بشر هنگامی که از پس سرگذشتش به آن نگاه می‌شود، کلید فهم چگونگی و چرایی برخاستن و بقای گونه ما خواهد بود.

اکثریتی از مردم ترجیح می‌دهند تا تاریخ را به مثابه رونمایی یک طرح فراطبیعی تلقی کنند که طراح آن پرستش ما را طلبکار است. اما این خوانش دلگرم‌کننده با گسترش دانش دنیای حقیقی به مرور رنگ باخته است. دانش علوم طبیعی علی‌الخصوص، به گواه شمار دانشمندان و ژورنال‌های علمی، بیش از یک قرن است که هر ده تا بیست سال گسترشی دوچندان داشته است. در روایت‌های سنتی کهن، حکایت‌های مذهبی از آفرینش با علوم انسانی عجین گشته تا به هستی گونه ما معنا ببخشند. زمان آن فرا رسیده تا پیرسیم در یک جست‌وجوی مشترک برای دست‌یافتن به پاسخی پایدارتر از قبل به معمای سترگ هستی ما، علوم طبیعی و علوم انسانی چه چیزی می‌توانند به یکدیگر اضافه کنند.

برای شروع، زیست‌شناسان دریافته‌اند که منشأ زیستی رفتار اجتماعی پیشرفته در انسان‌ها نظیر آنچه جایی دیگر در قلمروی حیوانات رخ می‌دهد، است. با بهره‌گیری از مطالعات تطبیقی از هزاران گونه حیوانی، از حشرات تا پستانداران، به این نتیجه رسیده‌ایم که [حتی] پیچیده‌ترین اجتماعات نیز برخاسته از هوشمانی هستند! که تقریباً، به معنای وضع اجتماعی

۱. Eusociality: هوشمانی بدان معناست که جامعه‌ای برساخته از جانوران هم‌گونه، تقسیم کار، بر هم افتادگی عمر نسل‌های بیایی و همکاری در پروردن نسل‌های جوان‌تر را داشته باشد. جانوران هوشمانان پیچیده‌ترین شکل از سازگاری تکاملی با زندگی اجتماعی را نشان می‌دهند، یعنی تقسیم کار در میان اعضای جامعه‌شان به بنیادی‌ترین کارکرد زیستی یعنی تولید مثل نیز تعمیم یافته است - م.